

سوره انعام از تفسیر قرآنی

برهان صدیقین

استاد سید جلال الدین آشتیانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یکی از مباحث دقیق در فلسفه ، درك این اصل مهم است که وجه جمع بین قول قائلان به اصالت ماهیت و قائلان به اصالت وجود کلامی باطل است و قائل به جمع بین دو مسلک نزد این دو فرقه بی وجه و خارج از اسلوب علمی است و آن که بخواهد بین این دو مسلک جمع نماید نه کلام قائلان به اصالت ماهیت را فهمیده و نه کلام و دلائل قائلان به اصالت وجود را مس کرده است .

اگر کسی به طریق انصاف مشی نماید، درك خواهد کرد که در درس فلسفه که جمعی از طالبان حاضر می شوند ، قلیلی توفیق حاصل می نمایند ، و مخالفان مبانی فلسفه که مدعی حضور به درس فلسفه اند یا استاد از تفهیم مشکلات عاجز بوده است و یا شاگرد به قصور ذاتی گرفتار است . یک شق دیگر نیز قابل تصور است و باید از اهمیت آن غافل نشد و آن ابتلای طلبه به محیط ضد فلسفه و حکمت الهی و ابتلا به جهل مرکب است که دردی بی درمان محسوب می شود .

مطلب قابل توجه دیگر اینکه نمی توان در مبدأ وجود به اصالت وجود گرایش پیدا کرد و در ممکنات به اصالت ماهیت معتقد گردید ؛ چه آنکه أدله طرفین قول به تفصیل را نفی می نماید . و نیز نتوان گفت که وجود واحد شخصی است ، و ممکن هیچ بهره ای از وجود - حتی به نحو ظل و فئح (ظلیت و فیثیت) - ندارد و ممکنات عبارت اند از مفاهیم اعتباری ماهیت که در ظرف اعتبار ذهن ظهوری مختلق دارند و اسم آن را گذاشته اند معمولیت ماهیت در ممکن و اصالت در حقیقت هستی ؛ این سخن درست نیست چه آنکه محققان از وجودات امکانیه تعبیر به «الرقایق الإرتباطیه» که به حقیقت وحدت بر می گردند نموده اند . ارجاع نزاع اصالت وجود و اصالت ماهیت به نزاع لفظی ، ناشی از بی دقتی و نفهمیدن کلمات قوم و احاطه نیافتن به مباحث مختلف است . به عبارت دیگر ثمره مترتب بر هر یک از دو قول مختلف است ؛ لذا کثیری از قائلان به اصالت ماهیت - من حیث لا یشعر - در بسیاری از مشکلات به طریق قائلان به اصالت وجود مشی کرده اند ، و بسیاری از محققان بعد از مدتی مشی به طریق اصالت ماهیت به اصالت وجود گرایش پیدا کرده اند .



شیخ اشراق در حکمت الإشراف دلائل بسیاری بر نفی اصالت وجود ذکر کرده است و در مقام معارضه با مشائیه از هیچ نکته ای فرو گذار نکرده است. شیخ سعید مقتول که از نوادر متفکران است، برخی از مشائیه را قائل به زیادت وجود بر ماهیت در خارج و مشائیه اسلام را قائل به زیادت وجود بر ماهیت در ظرف ذهن می داند و مسلک هر دو فرقه را ابطال کرده است.

ارباب تحقیق می دانند که شیخ اشراق بسیار زود از استاد بی نیاز شد. محل تحصیل او شهر اصفهان بود و در برخی از رسائل فارسی خود تصریح کرده است که این رساله را در دوران صباوت نوشته ام و حدود ۳۵ سال در این جهان پر نیرنگ زیست و سادگی او سبب شد که جان خود را به سادگی از دست بدهد.

او در کتاب التلویحات (العلم الثالث) تصریح کرده است که مدرک در علم حضوری نحوه وجود شیء است، نه ماهیت، و در مقام تقریر این اصل فرموده است:

... و كل من أدرك ذاته على مفهوم أنا، وما وجد عند التفصيل أنا وجود مدرک نفسه فهو هو، و مفهوم أنا من حيث مفهوم أنا على ما يعم الواجب وغيره أنه شيء أدرك ذاته. فلو كان لي حقيقة غير هذا، فكان مفهوم أنا عرضياً لها فاكون أنا أدرك العرضي لعدم غيبتي عنه و غيبت عن ذاتي و هو محال، فحکمت بان ماهيتي نفس الوجود... قيل لي: فإذا ينفي أن يجب وجودك و ليس كذا؟

قلت: الوجود الواجب هو الوجود المحض الذي لا أنت منه، و وجودي ناقص و هو منه كالنور الشعاعي من النور الشمسي.

محققان متفق اند که علم مجرد به ذات خود علم حضوری است و در علم حضوری علم و عالم و معلوم متحدند و تغایر تحقق ندارد؛ نه در واقع و نه در اعتبار، و مراد از اعتبار نفس الامر است. از این نحوه وجود تجردی که حقیقت واقعی هر انسان است تعبیر به «اَنَا» می شود و از مفاهیم متزعه از این وجود که به واسطه جهات و حیثیات از وجود انتزاع می شود تعبیر به «هو» می شود. بنابر این هويت و نحوه تحقق واقعیت انسان نحوه وجود اوست، و مفاهیم جوهریه و عرضیه مدرک به علم حصولی که به «هو» از آن تعبیر می شود خارج از حقیقت انسان و تعیناتی عارض بر هويت وجودیه است؛ ولی نه از سنخ عروض خارجی. شیخ سعید مؤسس حکمت اشراقی در دوران اسلامی بعد از آنچه مذکور افتاد گفته است:

قيل: لا أشد ولا أضعف فيما يقوم بنفسه.

مراد از جمله آن است که در جواهر شدت و ضعف و بالأخره تشکیک محال است. شیخ در جواب گفته است:

« قلت: هذا تحکم قد إنحسم بابه فيما أسلفتم من القواعد... »

شیخ در حکمت اشراق در مقام اثبات مثل نوری افلاطونی در جواب منکران که گفته اند لازمه قول به مثل نوریه، وقوع تشکیک در ذاتیات است، گفته است: « هذا تحکم خیالی لاعقلی ». بنابر مشرب او در تلویحات تشکیک بر می گردد به حقیقت وجود نه ماهیت؛ ولی شیخ در حکمت الاشراق که مسلک اصالت ماهیت را در آن کتاب انتخاب نموده است، تصریح کرده است که جوهر معلول ظل جوهر علت است و اشکال رئیس ابن سینا مصادره به مطلوب است؛ لذا شیخ اشراق گفت: « هذا تحکم خیالی ».

شیخ فرقه اشراقیه (رض) در حکمت الأشراق در مقام نفی اصالت وجود گفته است: « لو كان الوجود في الأعيان لكان واجباً » چه آنکه وجود مساوق با وجوب است. در این کتاب همان اشکال را از قائلان به اصالت ماهیت نقل و دفع کرده است.

سؤال: إن كان الوجود من حيث هو واجباً لكان الكل كذا؟

جواب: إندفع بالتام و الناقص، که شدت و ضعف و کمال و نقص مقوم وجود است. حق تعالی تام الوجود، بلکه فوق التمام است و هر وجودی که گردد امکان بر چهره اش نشسته باشد محدود و نسبت به سلطان وجود مقهور و خاضع و به آن حقیقت صرفه غیر متناهیه مقوم است به تقوم وجودی. لذا ارباب معرفت بر این عقیده اند که به علم حضوری بسیط، هر حقیقتی مقوم خود را شهود نماید و شهود خود منظوری در شهود حق است و از این قُرب تعبیر به «تولیه» و «قُرب وریدی» نموده اند که «ولكل وجهة هو موليها» و «نحن أقرب إليه من حبل الوريد».

درك معنای صحیح قُرب وریدی و تقدم علم به حق - یعنی مقوم هر موجود - بر علم شیء به نفس و ذات خود به علم بسیط از غوامض و متفرع بر این اصل است که صدق وجود بر ممکن بضرَب من التبعیة است و وجود همان طوری که زاید بر ماهیت است، ولی بین این دو زیادت فرق است و سر توحید خاصی بلکه خاص خاصی از این بحث آشکار می شود.



صاحب شوارق آخوند ملا عبد الرزاق با احتیاط در آثار خود به مسلک عرفا سخن گفته؛ ولی بسیار دست به عصا مشی نموده است.

نگارنده این سطور به نحو اجمال مسلک ارباب عرفان را اینجا ذکر نموده و بعد می پردازم به نقل کلام صاحب شوارق محقق لاهیجی رضوان الله علیه.

وجود د ازای إطلاقات عدیده است و بعضی از ارباب معرفت در آثار خود به نحو پراکنده این مطلب را ذکر کرده اند، و برخی از محققان به ذکر بعضی از طلاقات پرداخته اند و در کلام برخی از ارباب تحقیق تقریباً جمیع شقوق مذکور است.

کلیه محققان از عرفا در آثار خود - اعم از نظم و نثر - قائل به وحدت شخصی و جودند و افراد نا آگاه یا غیر وارد به کُنه مرام محققان برخی از عرفا را وحدت شهودی و جمعی را وحدت وجودی دانسته اند. منشأ اشتباه این اشخاص نیز عبارت موجود



در کلام عرفاست که اشخاص غیر محقق بلکه غیر متعمق را به بی راهه کشانده است .
در معنای حدیث مشهور «ان لله سبعین ألف حجاب من نور و ظلمة لو كشفها لأحرقت سبحات وجهه ما انتهى إليه بصره من خلقه» مراد از سبحات وجه عالم جیروت است .

اهل تحقیق می دانند که مراد از سبحات وجه حق تجلی در مرتبه اسماء و صفات باشد و از تجلی ، تجلی وجودی اراده شود و حق بدون حجاب اسمائیه تجلی در مظاهر امکانیه نماید عین و اثری از خلق به جا نماند ؛ منشأ صعق موسی تجلی حق به برخی از اسماء مناسب با مظاهر اخروی بود و اگر اسماء جمالیه مستور در اسماء جلالیه در مظهر موسوی ظاهر و متجلی نشدی موسی علیه السلام تا قیامت از فنا به حالت تمکین برنگشتی . ناچار باید گفت مراد تجلی شهودی است به این معنا که تجلی حق سبب شود که سبحات وجه - یعنی اسماء و صفات - از نظری شهود عارف سالک محو شود و توحید خالص بر چنین سالکی آشکار شود . کما هو المذکور فی کلام سر الأنبیاء و الأولیاء علی بن ابی طالب علیه السلام .
حدیث منقول از کمیل - رضی الله عنه - که آن را «حدیث حقیقت» نام نهاده اند نیز در خور یاد آوری است ؛ چه آنکه کمیل از آن ولی کامل سؤال کرد : «ما الحقیقة؟» آن حضرت بعد از ذکر مطالبی فرمود : «الحقیقة صحو المعلوم و محو الموهوم» و نیز فرمود : «الحقیقة کشف سبحات الجلال من غیر اشاره» و نیز این کلام معجز نظام را فرمود که «الحقیقة نور یشرق من صبح الازل...»

و نیز فرق است بین این دو تجلی - شهودی و وجودی - و تجلی غیبی و شهادی . تجلی غیبی عبارت است از تجلی حق در اسماء و یا تجلی اسمائی به فیض اقدس که منشأ ظهور قابلیت و اعیان قدریه است و تجلی در صور قدری و اعیان ثابته در مقام ألوهیت را تجلی شهادی نامیده اند ؛ چه آنکه حقایق علمیه ممکنات از مقام علم به وجود خارجی تحقق یابند . غیب و شهادت به مطلق و مضاف منقسم می شود . شهادت مطلق عالم ماده و صور مادیه متحرکه است که ثبات در سگان این عالم تحقق ندارد . شهادت مضاف به اعتباری عالم مثال مطلق و خیال منفصل است که از آن به سومین منزل از منازل غیب حقیقت تعبیر کرده اند ؛ اما عالم مثال نسبت به عالم جیروت ، عالم شهادت و نسبت به عالم ماده ، غیب محسوب می شود ، و عالم جیروت نسبت به حضرت لاهوت به وجهی عالم شهادت است . غیب مطلق مرتبه احدیت ، و شهادت مطلق عالم ماده می باشد .

باید توجه داشت که سکنه جیروت و عالم مثال مطلق ثابت و غیر متغیرند و حالت متظره ندارد ؛ ولی حقایق عالم ماده بعد از تنزل وجود به بساطت عنصری و حرکت انعطافی بساطت به طرف ترکیب بر سبیل تدریج اول به صور معدنی و بعد به صور نباتی و بعد از ظهور نباتات بنا به مشرب محققان ، اجسام نباتی موضع و مظهر اولین طلیعه حیات در مرکبات است و به تدریج ظهور اسم مبارک «الهی» در مظاهر رو به اشتداد می رود و ظهور حیوان نوید بخش تحقق و ظهور انسان گردید و فقط خداوند عالم است که می داند در چه مقطعی از تحول ، انسان سر از گریبان طبیعت بیرون آورد ، همین اندازه می توان گفت که آخر تکامل حیوان اول ظهور فطرت انسان است . تجلی شهادی در جلیباب انسان بسیار متنوع است ؛ در حدی که قوس صعودی و نیم دایره وجود به انسان تحقق می یابد .

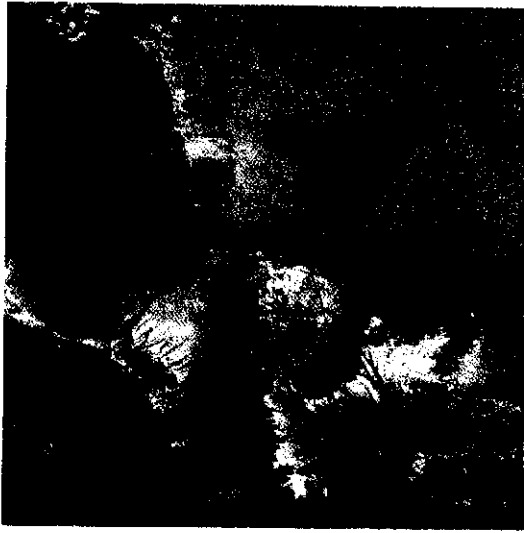
یکی از اصول مسلم آن است که افراد انسانها اگر چه در ابتدای ظهور داخل نوع واحدند ، در نهایت به حسب وجود برزخی و اخروی بسیار متنوع می باشند :

احمد و بو جهل خود یکسان بُدی

گر به صورت آدمی انسان بُدی

تمام افراد انسان دائماً از جهت تجلی اسماء مناسب با اقتضا و استعدادات نهفته متنوع اند و ظهور هر نوعی توقف بر شرائط دارد و تجلی در دنیا و آخرت به اعتبار استعدادات تناهی ندارد ، کاملاً از ارباب سلوک مظهر انواع تجلی مناسب با احوال آنان - از تجلی فعلی و اسمائی و صفاتی و ذاتی - هستند و متوسطان مظهر تجلیات خاص و زاهدان و عابدان مظهر تجلی فعلی می باشند که نتیجه آن نعم شبیه نعم دنیوی در آخرت است .

کریمه « کل یوم هو فی شأن » حاکم بر مظاهر همه است اعم از سعاد و متوسطان و منغمران در اوهام دنیوی و انقطاع ندارد ، یعنی حق در هر آن متشأن به شأن مناسب با افعال یعنی نیات مناسب با افعال است ، الفاسق کل یوم مظهر شأن من شؤون المناسبة مع افعاله و نیاته؛ و یدور علیه العذاب و یظهر کل آن نیه مناسبه لذاته ، والکل مظهر شؤونه التي



بها یکمل ذاته . آن که منغمز در شؤون دنیوی است ونظری به آخرت ندارد، در هر آن ثمره افعال او به صورتی مناسب با آن افعال متشأن است و بدتر از این نوع انسانها ، کسانی هستند که جهت فساد خود محامل مناسب با درك خود جهت توجیه اعمال خویش در بتکده خیال تصویر می نمایند .
تنبیه:

باید توجه داشت که از تجلی شهادی باید تجلی به وجود عینی قصد شود و این تجلی عینی در سکنه جبروت و عالم مثال از تغیر و تبدل منزّه می باشد و در موجودات عالم ماده متحوک است و تجلی غیبی مقابل تجلی عینی است .
شیخ در فصوص (فصل شیشی) گفته است : « تقریر هذه المسألة أن لله سبحانه تجلیین ؛ تجلی غیب و تجلی شهادة . فمن تجلی الغیب يعطى الإستعداد الذى عليه القلب و هو التجلی الذاتى . فإذا حصل له - أى للقلب - هذا الإستعداد ، تجلی له الحق التجلی الشهودى فى الشهادة » یعنی در عالم شهادت .
آخوند ملا عبدالرزاق بعد از تقریر برهان صدیقین در حواشی خود بر تعالیق خضریه گفته است :

ان هذا الكلام ظاهر الإنطباق على ما ذهب إليه أرسطو فى اثولوجيا، البسيط الذى لاتركيب فيه فهو كل الوجود و تقریره ما ذكره استاذنا الإلهى - ضاعف الله قدره - كلما هو بسيط الحقيقة بوحدته كل الأشياء لايعوزه حى... محقق لاهیجی آن گاه به تقریر مرام استاد خود پرداخته و گفته است :

« توضیحیه، ان واجب الوجود لما كان عين حقيقة الوجود بحيث لا يشوبه نقص و لا عدم و لا قصور و لا ماهية و لا تركيب بوجه من الوجوه ، و هو صرف الوجود و الخيرية و عين الكمال و كل وجود و كمال وجود فانما هو رشح يترشح منه و يفيض عنه، فكل وجود و كمال وجوده انبسط على هيا كل الممكنات و القوابل مشوباً بالعدميات و مخلوطاً بالنقائص و الكثرات فى ضمن المتكثرات، فجميعها يجتمع فى الحق الاول و احدى وجوده على نحو التمام و الكمال غير مشوب بالنقص و الزوال فى ضمن وحدته الحقيقية الإطلاقيه . فاذا سلب عنه شيء من الأشياء، وإنما يسلب عنه باعتبار نقصه و قصوره و انحطاطه عن المقام الأشمخ و ماهيته وحده ، لا باعتبار حقيقته و خيرته و كمال وجوده .»

صاحب شوارق در تعلیقه بر حواشی خضریه قاعده «بسيط الحقیقه» را بیان کرده و این اصل اصیل را تقریر داشته است که آنچه از واجب مسلوب است نقایص است نه اصل وجود و حقیقت هستی ؛ چه آنکه صرف طبیعت وجود - از آن جهت که طبیعت وجود است - مصداق سلب وجود بما هو وجود نمی باشد «والألم يكن طبيعة ذلك الشيء ووجه ذلك الشيء» و هذا هو التوحيد الوجودى الذى هو قرّة عين المعرفة و نور حدقة البصيرة، فا عرفه أن كنت أهلاً لذلك.

نقل و تشریح:

برهان صدیقین بنا به تقریر حکیم دانا ملا عبدالرزاق اتم و اقوا از تقریر رئیس ابن سینا و حکیم سبزواری و جمعی دیگر از ائمه تحقیق است ؛ ولی صدیقین که در قرآن و سنت از آنان ذکری به عمل آمده است مقامشان بالاتر از آن است که ممکن نزد آنان مداخلت در شناخت واجب داشته باشد .

در تقریر ابن سینا و بیان دیگران که شبیه تقریر شیخ است در شناخت حق به هر صورت ، مقری از شناخت ممکن نیست و پای دور و تسلسل نیز به میان آمده است .

بعضی از افاضل خیال کرده اند که ابن سینا ابتدا برهان صدیقین را در اشارات ذکر کرده است و یکی از اساتید ما آن را به حد کمال رسانده است .

حضرت استادی علامه طباطبائی روزی در «درکه» حکایت از بحث خود با شخص هوشمندی نموده و نحوه استدلال خود را چنین ذکر کرده اند :

بدون شک این نظام وجود که مشهود ماست ، ممتنع العلم است و جواز عدم بر این مجموعه ممکن نیست . قول به اینکه این برهان هیچ احتیاج به مقدمه ندارد بی معناست مگر می شود برهان بدون مقدمه باشد؟ حقیر عرض نمود: علت امتناع طریقان



و عروض عدم بر مجموعه نظام ، آن است که به واجب الوجود متقوم است ؛ چه آنکه شیء با جواز عدم از بقعه عدم به فضای وجود و هستی ظاهر نمی شود ، مگر آنکه بگویم حقیقت وجود بما هو حقیقه الوجود منشأ انتزاع وجود به نحو ضرورت ازلیه اطلاقیه می باشد ، و این همان تقریر افضل العرفاء و الحکماء فی دهره میرزا محمد رضا قمشه ای است که در تعلیقات خود بر تمهید القواعد ابن ترکه مرقوم فرموده اند و ملأ عبدالرزاق مشهور به محقق لاهیجی ۲ در صفحه ۱۰۰ و ۱۰۱ تعلیقات خود گفته است :

«وهنا سرّ لأرباب التوحيد الخاصی لا یحتمله العبارة ولا یفی ببیانه إشارة و الذي یمكن إظهاره فی المقام ، هو أن وجود المعلول كأنه رشح لوجود العلة و فیض منه و ظهور عنه ؛ و كأن الوجود قد زاد علیه و قاض علی غیره . فوجودات جمیع الموجودات علی کثرتها كأنها مجتمعة بعنوان الوحدة فی وجود ما هو علة لها حقیقة ، فهو عین جمیع الموجودات الفاضة عنه من جهة الوجود ، لا من جهة الماهیة ؛ لأن المترشح من العلة هو الوجود . فوجود العلة هو صورة جمیع الوجودات الفائضة منه ، لكن مبرأة عن شوائب الکثرة ، فهو کلّ فی وحدة.»

اما برهان صدیقین که در کریمه مبارکه ذکری از آنان به میان آمده است «فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین» برهان به معنای استدلال اصطلاحی نمی باشد ؛ چه آنکه صدیقین کسانی هستند که به واسطه قرب تام به نبی اکرم - علیه و علی آله السلام - و شدت مناسبت روحی آن ارباب کمال با حضرت ختمی مقام - صلوات الله علیه - بوی وحی را استشمام می نمودند و حضرت جبریل علیه السلام را در مقام وحی می دیدند و صفای باطن آنان در حدی بود که به لقب صدق (المبالغة فی الصدق) مفتخر گردیدند و در عصمت مطلقه شریک حضرت نبوی می باشند ؛ کما صرح به الشیخ الأکبر فی الفتوحات . و در کریمه مبارکه «لیغفر الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر» شریک پیغمبرند و به مظهریت اسماء و صفات حق ، بلکه به مقام شامخ مظهریت تجلی ذاتی و قرب فرائض تشرف حاصل کرده اند ، در منظر اعلی قرار دارند ؛ یعنی به جمیع مراتب و درجات ملک و ملکوت احاطه حضوریه دارند و لسان آنان به کلمات با هرات عرش آیات از قبیل «بک عرفتک» و «لقد عرفنی الله نفسه فعرفته ، و جاء محمد بالآیات و البیئات و صدقته و آمننت به» مترتم است ، در قید سلاسل عبارات گرفتار نیستند و کلمات الهیه را بدون واسطه لسان حق می شود . صدیق اکبر از القاب جناب و لایتمدار علی علیه السلام است .

در کریمه مبارکه ابتدا به آیات آفاق و آنفس جهت راهنمایی خلق استدلال شده است که «سنؤیهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق (ای ماسواه باطل) بعد می فرماید : «الا انهم فی مرية من لقاء ربهم الا انه بكل شیء شهید» و نیز فرمود : «انه بكل شیء محیط ..»

در آنجا که می فرماید : «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و ...» این شهادت در همه اشیا سریان دارد ؛ لذا بنا بر نقل صدوق الطائفة - رضی الله عنه - امام صادق یا امام باقر علیهما السلام در پاسخ به حامد بن یزید که می گوید : «سالت عن شیء من التوحید» می فرماید «فتعالت اسمائه التي يدعی بها و تعالی فی علو کتبه واحد توحد بالتوحید ؛ ثم اجراه علی خلقه . فهو واحد صمد ، قدوس یحمده کل شیء و یصمد الیه کل شیء و وسع کل شیء علماً.»

اولاً باید توجه داشت که معنای «وسع کل شیء علماً» این نیست که خداوند در مرتبه ای وجود دارد و علم او واسع است و سریان و احاطه به خلاق دارد ، و یا از دور به علم حصولی ممکنات را شهود می نماید ؛ بلکه مراد آن است که موجودی که علم به اشیا عین ذات اوست ، علم او نیز مانند وجود او ، إحاطه قیومیه به حسب ذات و نیز احاطه سریانیه دارد ؛ إحاطه ای منزّه از تأثیر و انفعال و حلول و اتحاد با اشیا .

اما اجرای توحید در سراسر هستی ، به مبنای صدور اعلامیه نیست که به موجودات به امر تشریمی بفرماید که مرا واحد بدانید ؛ بلکه سرّ توحید در ظواهر و بواطن اشیاست و «در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست» بناءً علی ما تلوانه علیک ، برهان صدیقین بر وجود حق و توحید حق و شهادت خلق بر خلق معلول سریان حقیقت وجود و ظهور حقیقت هستی در سراسر وجود است .

از آنجا که جمیع موجودات از صدر تا ساقه درجات و مظاهر وجودی و همه حقایق امکانیه و نسب خلقیه متقوم به وجود مطلق اند و مالک هستی اوست و لا غیر ، ناچار واجب اظهر و بارزتر است از ممکن ؛ در حدی که صدق وجود و موجود بر حقایق ارتباطیه - به اصطلاح عرفا - و وجودات امکانیه - به مشرب دیگران - بدون ملاحظه حق بر ممکن روا نیست ، و صدق موجود بر حقیقت حقه الهیه ، بالذات و بر ممکنات بضراب من التبعیة و المجاز است ، و اگر کسی بخواهد از واجب بر ممکن استدلال نماید و از اسماء الهیه بر مظاهر امکانیه استدلال نماید ، جز از طریق شهود حضوری که خاص صدیقین یعنی اولیا و انبیاست و در حد تمکین بعد از تلوین و صحو بعد از محو امکان ندارد .

این معنی را صدر المتألهین در تفسیر و شرح برخی از احادیث صعبة المنال بیان کرده است .

جناب آقای میرزا جعفر سبحانی - ایده الله - در ضمن شمردن ابتکارات علامه طباطبائی نوشته اند :

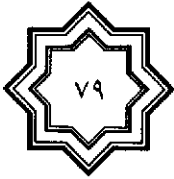
برهان صدیقین را نحوی بیان می کند که از هر مقدمه ای بی نیاز است (بنا به استنباط آقای سبحانی) برای اولین بار آدمی می شود که برهان بی نیاز از مقدمه باشد ؛ نه صغری و نه کبری و نه ملازمه بین صغری و کبری ؛ إثبات اله بدون ملاحظه مالوه ! ممکن است از برهان غیر برهان اصطلاحی قصد شود ؛ نظیر « و لقد همت به وهم بها لولا ان رأی برهان ربّه » (برهان رب و اسم مربی یوسف را از تلوین خاص نفس متوجه حق نمود و به تمکین بعد از تلوین و اعراض از آنچه مطلوب رب نبود موفق ساخت .)

باید دانست که برهان مصطلح نزد ارباب نظر در این مقام مراد نمی باشد . بنا بر آنچه ذکر شد عصمت کامن در نفوس اولیای سالک طریق نبوت است . باید توجه داشت که نفوس کامله از اولیا که از تلوین خاص مقام تجلیات افعالی و تمکین بعد از تلوین جهت مظهریت و قبول تجلیات اسمائی وسیر در هر اسمی که مستلزم تلوین است و عبور از اسمی اشمل و قبول تمکین

۲- آنچه به عنوان حواشی محقق لاهیجی در این مقاله ذکر گردید منقول است از حواشی بر تعلیقات خفیه که حضرت استاد حکیم راسخ در حکمت متعالیه مغفوره له حاج سید ابوالحسن قزوینی - اعلی الله قدره - این حواشی را با حاشیه خفیه در زمانی که در قزوین از محضر آن استاد زمانه استفاضت می نمودم به حقیر التفات فرمودند . حواشی لا هیجی را آقای میرزا رفیعیای قزوینی جداستادم از نسخه حاشیه خفیه در زمانی که در قزوین از محضر آن استاد زمانه استفاضت می نمودم به حقیر التفات فرمودند . حواشی لا هیجی را آقای میرزا رفیعیای قزوینی جداستادم از نسخه اصل استنساخ کرده اند . آقا میرزا رفیعیای قزوینی استاد استاد اصنافی - استاد حکیم سبزواری - است که بر این حاشیه تعلیقه نوشته است . از قرار قرائن ملا اسماعیل این حواشی را تدریس می کرده است .

آقا میرزا رفیعیای قزوینی از شاگردان شیخ انصاری است . جدّ امی استاد ، آقا سید علی قزوینی صاحب حواشی محققانه بر قوانین میرزای قمی است که بارها در هامش آن چاپ شده است . آقا سید علی بر معالم الاصول شرح محققانه مبسوط نوشته است . وی مدتی به درس شیخ انصاری حاضر گردید و بعد از رحلت شیخ به درس آقا سید حسین کوهکمری تبریزی و آقا میرزا حبیب اله رشتی حضور به هم رسانید .

آقا سید علی قزوینی و جاهت عامه داشت و علاوه بر تبصر در علوم ، شخصی با ویع و تقوا بود و مردم قزوین از جان و دل او را دوست داشتند . بین او و آخوند ملاقرابانعلی زنجانی مجتهد بزرگ دوستی عمیق و ثابت وجود داشت . آخوند ملا قرابانعلی بعد از تبعید به عراق در صحن مبارک امامین علیهما السلام اقامه جماعت می نمود و عارف و عامی به او اقتدا می کردند .



و استقامت جهت سیر در اسماء یکی بعد از دیگری و تهیو جهت قبول مظهریت اسم جامع «الظاهر» و جهت مهیا شدن برای قبول تجلیات اسماء باطنیه و بالأخره تشرّف به مقام مظهریت اسم جامع سعی إحاطی و بلوغ به مقام صدیقین - که واصلان به مقام نادر الوجودند - رسیدند، حق را مشاهده می نمایند به شهود مناسب مقام و احوال و علوم خویشتن، و در حقیقت این حق مطلق است که خواص از بندگان خود را عهده دار می شود تا زبان آن بندگان مترنّم به این مقال شود که «أنت الذی دلّنتنی علیک».

اما استدلال به حق از طریق نظر و فکر و اقامه برهان بر وجود حق بدون مدخلیت ممکن و با نظر افکندن در وجود بما هو وجود و استدلال از وجود حق به وجود خلق و یا استدلال از حق به اسماء و صفات او و استدلال از اسماء و صفات به ممکنات بر می گردد به استدلال از ممکن به واجب و استدلال از مألوه به إله؛ چه آنکه در برهان نظری احتیاج به مقدمات برهان امر ضروری است.

قال الشيخ فی اوائل الإشارات : «تأمل کیف لم یحتج بیان ثبوت الأول و وحدانیته و برائته عن الصفات ، إلی تأمل لغير نفس الوجود ، و لم یحتج إلی إعتبار من خلقه و فعله ، و إن کان ذلك دلیلاً علیه ؛ لكن هذا الباب اوثق و أشرف؛ إی إذا اعتبرنا حال الوجود، فشهد به الوجود من حیث هو وجود و هو یشهد بعد ذلك علی سائر ما بعده فی الواجب».

مقصود شیخ نظر و تفکر در مفهوم وجود است نه حقیقت وجود؛ چه آنکه در خارج آنچه مشاهده می شود ممکن است و شیخ در این مقام به حقیقت صرفه وجود و مطلق هستی نظر ندارد؛ چه آنکه باید با برهان اثبات کرد که حقیقت هستی حق است و ممکنات أطوار و شئون و ظهورات و تجلیات او هستند.

شیخ بزرگوار بعد از آنچه نقل شد گفته است:

وإلی مثل هذا أشیر فی کتاب الإلهی : «سدریهم آیاتنا فی الأفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق» صدر کریمه شریفه دلالت می نماید بر اینکه حق جهت شناسایی خود ظاهر می سازد آیات آفاق و آیات انفس را و این اراده آیات متعدد و متفتّن به نحو وضوح بشر را و ادار به شناسایی خداوند می نماید و شناخت آیات الهیه در سلاسل طول و عرض آیات آفاقیه و انفسیه خود به خود بشر را معترف به حق می نماید.

اما قسمت دوم کریمه چیزی بالاتر و نفیس تر افاده می نماید و مخاطب شخص حضرت ختمی نبوت است و هر کسی آن را مس نمی نماید که فرمود: «اولم یکف بر بک انه علی کل شیء شهید» چه آنکه اسماء الهیه متکثر و از جهت اثر متفتّن و تأثیر این اسماء در تمام هویت کامل از طریق استدلال و یقین برهانی عبور نموده و به مشاهده خاص اهل حق و یقین منجر می شود؛ چه ارباب مکاشفه و اهل عیان از کلفت برهان نجات یافته اند. در آخر آیه به احوال محتجبین به حجب افعال اشاره فرموده که از إحاطه قیومیّه حق به ذرات وجود غفلت دارند؛ بلکه غیر حق، «ثانی مایراه الاحول» و تعینات وجه قیوم مطلق می باشند.

چه بسا برخی گمان نمایند که شهود حق ملازم است با اکتناه ذات، و تصدیق به وجود حق ملازم با اکتناه حقیقت او نمی باشد.

مبدأ وجود دارای وجودی فی نفسه است و وجود مضاف به ممکنات؛ چه آنکه حق احاطه قیومیّه به کلیه نظام هستی دارد و نظام وجود متناهی است و وجود مضاف و مبدأ تقوّم ممکن به علم بسیط معلوم و مشهود همه موجودات است و وجود ممکن مقوّم به حق است و جمالات دُرّ بار ارباب عصمت نظیر «لا یخلو منه ذرّة» و روایت معجز نظام: «داخل فی الأشياء لا کد خسول شیء فی شیء و خارج عن الأشياء...» اشاره دارد به آنچه ذکر شد. صاحبان ولایت کلیّه از آنجا که در صدر ساقه ملکوت و ملک قرار دارند و علم آنان به سلاسل وجود علم حضوری شهودی است و کسانی که در آنها استعداد عبور از طبیعت و طی درجات طبع و نفس و بالأخره صلاحیت و لوج در ملکوت موجود است می توانند از طریق اطاعت حق و کشف حجب ظلمانی و نورانی، در منظر اعلاتی از وجود قرار گیرند و در حد استعداد خود سلطان وجود را شهود نمایند، و لذلك قیل: «فإن باب الملكوت غیر مسدود علی أحد، إلیا لعان من نفسه و حجاب من غلظة طبعه. و من استعد کبریت نفسه لأن ینقدح فیہ شعله من نار الملكوت أونور من أنوار الجبروت کما فی المجذوب السالك أو السالك المجذوب...»

بنابر آنچه ذکر شد با علم نظری نمی شود در مقام اثبات مبدأ وجود بی نیاز از استدلال و برهان شد؛ چه آنکه با ملاحظه مجموعه نظام به وجود جمعی نشاید گفت که بر این نظام یا مجموعه نظام عروض عدم محال است؛ و به امری غیر لحاظ نفس مفهوم وجود حاجت نیست، پس مجموعه نظام واجب است. زیرا که مجموعه نظام مقوّم به واجب است و این واجب الوجود است که جمیع أنحاء عدم را در ممکنات سدّ نموده و قطع نظر از واجب و یا با جواز عدم هیچ ممکنی به لباس وجود آراسته نشود.

در این صورت این برهان برمی گردد به برهان خواجه در تجرید الاعتقاد که وجود یا واجب است فهو المطلوب، و گر نه مستلزم واجب است و اگر موجود واجب نبود ممکن است و ممکن باید منتهی به واجب شود. قول به اینکه جواز عدم بر مجموعه باطل بوده و مجموعه نظام واجب می باشد، پایه و اساس درستی ندارد؛ چه آنکه مجموع مرکب از واجب و ممکن نه واجب است نه ممکن؛ ناچار نظام عالم امکان به واجب مقوّم است و از این جهت ممتنع العدم است.

ادامه دارد...

